

## تحلیل مشخص از وضعیت نامشخص

بابک سلیمی زاده

طبقات حاکم ایران بر سر رهبری سید محمد خاتمی به توافق رسیده‌اند. این به این معنا نیست که آنها می‌توانند چنین توافقی را عملی کنند و بر جامعه تحمیل نمایند. اما در صورت ادامه‌ی وضع موجود چنین تصمیمی را در دست اجرا دارند. با توجه به اینکه این طبقات درون خود دارای تناقض‌اند و جامعه نیز با تضادهای بسیاری روبروست، آنها لزوماً نمی‌توانند در اجرای خواست خود موفق شوند. این تصمیم هم تصمیمی تازه است و هم از پیشترها گرفته شده بود و فرایندهای اقتصادی و اجتماعی و سیاسی در راستای تحقق آن هدایت شده بود. از همان دورانی که سید محمد خاتمی به عنوان رئیس جمهور برگزیده شد، این شعار در جامعه طنین‌انداز شد که «سه سید فاطمی، خمینی و خامنه‌ای و خاتمی». فرایندها در همین مسیر پیش رفت و حالا به زودی نوبت سومی فرا می‌رسد.

آنچه به این انتخاب مشروعیت می‌بخشد فرایندهای اقتصادی درپیش‌گرفته‌شده طی سالهای اخیر است، از جمله خصوصی‌سازی‌ها و تلاش‌ها برای معاملات و پیوستن به بازار جهانی و صندوق بین‌المللی پول و موانعی که در برابر آن قرار دارد. و نیز خواسته‌های اجتماعی و سیاسی که طی سالهای اخیر توسط جامعه مطرح شده است. این خواسته‌ها هیچ‌گاه به خواسته‌هایی انقلابی تبدیل نشدند بلکه در چارچوبی باقی ماندند که اصلاحات می‌تواند آنها را برآورده یا به بیان بهتر راضی کند. شاید بهتر باشد بگوییم این خواسته‌ها در قالب آنچه رفرم می‌نامیم قابل تحقق‌اند اما رفرم با آنچه اصلاحات در ایران نامیده می‌شود تفاوت دارد و جریان اصلاحات هیچگاه نماینده‌ی رفرم در ایران نبوده است اما

توانسته و انمودی از آن را نمایندگی کند و در شرایط فعلی همین وانمود می‌تواند خرده‌بورژوازی را راضی کند و به سمت بورژوازی متمایل گرداند، در حالی که طی جنبش اخیر از حمایت طبقه‌ی کارگر محروم ماند.

از طرف دیگر، جامعه نتوانست در سالهای اخیر و طی شورش‌هایی که هر از چندی اتفاق افتاد، به نوعی از سازمان‌دهی جمعی برسد که بتواند قدرتی مردمی را نمایندگی کند یا نوعی از سوژکتیویته را به وجود آورد که بتواند شکل حکومتی تازه‌ای را معرفی کند. طبقه‌ی کارگر هم هیچگاه طی شورش‌های سالهای اخیر متشکل نشد بلکه از جنبشی به جنبش بعد مشارکت‌اش کمتر شد تا اینکه در جنبش سال گذشته اصولاً مشارکت نکرد و ما هیچ نوعی از مداخله‌ی طبقه‌ی کارگر در آن را مشاهده نمودیم. کناره‌گیری طبقه‌ی کارگر از این شورش‌ها دلایل مختلفی دارد که در جای خود شایان بررسی است. اما در راستای بحث ما، نتیجه‌اش این شد که خرده‌بورژوازی به سمت بورژوازی متمایل شود و در این حالت ما بقای جمهوری اسلامی را خواهیم داشت. یعنی نظام و ساختار کنونی. بورژوازی و خرده‌بورژوازی هر دو ساختار کنونی و ولایت فقیه که نماینده‌ی آن است را می‌پذیرند و با آن هیچ مشکلی ندارند. سرمایه‌داری جهانی هم از آن حمایت می‌کند. مزیت‌اش هم این است که این یکی ولی فقیه اصلاح‌طلب است یا چنین می‌نماید و امید است که وقتی در جایگاهش در این ساختار قرار می‌گیرد همچنان چنین بنماید. طیف وسیعی از روشنفکران و هنرمندان و فعالین اجتماعی و سیاسی نیز از این موضوع حمایت خواهند کرد، هم به این دلیل که بسیاری از آنها اصولاً یک سرشان به همان جریان دوم خرداد بند بوده، و هم به این دلیل که اینبار این فرصت را مغتنم می‌شمارند که دیکتاتور جدید قدرت بیشتری نسبت به وقتی که رئیس جمهور بود و می‌گفتند نمی‌گذارند کارش را انجام دهد خواهد داشت. از حمایت جریانات سیاسی محافظه‌کار هم برخوردار خواهد بود و اینبار در این جایگاه تازه به او همچون گذشته به عنوان رقیب سیاسی نگاه نخواهند کرد، بلکه نوعی از کلیت را نمایندگی خواهد کرد که جمهوری اسلامی ناچار به بازآرایی آن است. بقیه هم ناگزیر خواهند بود به هر حال این ساختار را بپذیرند و جایی برای خود در آن بجویند. سرکوب جنبش‌های اخیر، زندانی شدن و کشتار و تخریب تمام دگراندیشان و آلترناتیوهای ممکن، و نیز بحران‌های اقتصادی و شرایط جهانی نیز به این روند کمک خواهد کرد.

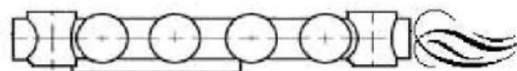
با در نظر گرفتن چنین مسیری باید پرسید اصلاحات چیست و با رفرم چه فرقی دارد. هنوز نمی‌پرسیم انقلاب چیست. چون جنبش و روندی انقلابی را در جامعه مشاهده نمی‌کنیم. اما می‌توانیم بپرسیم اصلاحات چیست، و فرقی با رفرم چیست. چون اصلاحات آن چیزی است که در صورت به قدرت رسیدن ولایت فقیه جدید دنبال خواهد شد، و رفرم آن چیزی است که در کنه خواسته‌های جنبش‌های اخیر وجود داشت و با به قدرت رسیدن اصلاحات سرکوب یا منحرف خواهد شد. از جمله خواست آزادی، که آزادی مذهبی و حجاب و در شکل‌های افراطی‌تر عمامه‌پراکنی را شامل می‌شود. اصلاحات عبارت از این است که بیضه‌ی اسلام حفظ شود و شعارهای اسلامی در راس قدرت باقی بماند، ساختارهای اقتصادی و طبقاتی، و نیز حاکمیت بورژوازی حفظ گردد، حاکمیت این طبقه بر منابع زمین و زیرزمین و هوا حفظ گردد، آزادی‌های صوری یا «مدنی» محقق گردد، رابطه‌ی اجتماعی و سیاسی با اقتصاد و سیاست جهانی به نحو بهتر و بازتری برقرار گردد، و در مقابل آنها که مخالف جمهوری اسلامی‌اند همچنان سرکوب و ساکت گردند، طبقات کارگر از اتحادیه‌های حکومتی و بورژوازی برخوردار باشند، و همچنان از تشکیل اتحادیه‌های مستقل محروم بمانند، چه رسد به اینکه بخواهند سازمان و تشکل هم ایجاد کنند. آزادی مطبوعات و بیان برای کسانی که این حکومت و این ولایت فقیه را قبول دارند برقرار باشد و آنها که قبول ندارند تحت سانسور و بازداشت و پیگرد قرار گیرند، و تازه برای چنین صف‌بندی‌ای بورژوازی قوی‌تر از گذشته است چراکه طیف بسیاری از روشنفکران و فعالین دو خردادی و اپوزیسیون شده را توانسته است دوباره به درون خود جذب کند و چه بسا علیه دیگری‌ها متحد گرداند.

اما رفرم نخستین شعارش این است که مذهب از سیاست کنار برود. نه اینکه دوباره بر سر قدرت قرار گیرد. آزادی‌هایی نظیر آزادی بیان، آزادی مطبوعات، و آزادی مذهبی و انتخاب نوع پوشش محقق گردد، و اقشار مختلف از جمله کارگران، دانشجویان، زنان و ال‌جی‌بی‌تی‌کیوها بتوانند در سطوح فردی و جمعی از آزادی عمل و آزادی بیان و نیز آزادی تشکل برخوردار باشند، و این روند با تغییری رخ داده باشد که تغییری انقلابی نیست. یعنی ساختار طبقاتی جامعه حفظ می‌شود، ضمن آنکه ارزش‌ها بازارش‌گذاری نمی‌شوند بلکه ارزش‌هایی که پیشاپیش مشروعیت خود را از دست داده‌اند جای خود را به ارزش‌های تازه‌ای که پیشاپیش و طی روندی تاریخی مسلط شده‌اند می‌دهند. هنوز رابطه‌ی

جامعه‌ی مدنی و دولت را داریم، منتها جامعه‌ی مدنی قدرتمند شود و دولت و حکومت و نهادهای قانون‌گذاری آن در تضاد با آن نباشند و نتوانند بر آن سلطه و سرکوب ایجاد کنند، بلکه از آن پیروی کنند و به نحوی برآمده از آن باشند. البته شعار دیگر رفرم آزادی اقتصادی هم هست که معمولاً در نظریه‌پردازی اقتصادی لیبرال و نئولیبرال نمایندگی می‌شود. جمهوری اسلامی با ساختار فعلی‌اش و در صورت حفظ آن نمی‌تواند چنین رفرمی را نمایندگی کند اما می‌تواند وانمودی از آن باشد. (پرسش دیگری که در این میان به وجود می‌آید ساختار طبقاتی این بحث است. به این معنا که آیا می‌توان بورژوازی ایران را از جمهوری اسلامی متمایز کرد؟ یعنی گفت که نوعی از ساختار قدرت بورژوازی در ایران ممکن است که دارای قابلیت اجرای رفرم به معنایی که ذکر کردیم باشد منتها جمهوری اسلامی مانع آن است. و یا برعکس، اصولاً بورژوازی ایران همین است و شکل حاکمیت‌اش نمی‌تواند برآورنده‌ی رفرم‌هایی که ذکر کردیم باشد، بلکه تنها می‌تواند در اثر فشار جامعه‌ی مدنی، و یا نزدیک شدن گاه‌به‌گاه خرده‌بورژوازی و طبقه‌ی کارگر، به اصلاحات تن دهد.) این می‌تواند دو نتیجه را در برداشته باشد. یا به این نتیجه برسیم که جمهوری اسلامی نمی‌تواند «به اندازه‌ی کافی» رفرم کند، که در این صورت نظام دیگری لازم است که مشخص نیست چیست، چون سرمایه‌ی داخلی و سرمایه‌داری جهانی از جمهوری اسلامی حمایت می‌کند و همین نظام و همین روند را می‌پسندد، و یا اینکه رفرم ممکن نیست و انقلاب لازم است، که در این صورت پرسش از سوژکتیویته‌ی انقلاب پیش می‌آید که احتمالاً در طی همین روندها محقق می‌گردد.

این پرسش در مورد جامعه‌ی ایران پرسشی تازه نیست بلکه پرسشی قدیمی است و چه بسا دوباره دارد تکرار می‌شود. به آن معنا که مارکس می‌گفت تاریخ تکرار می‌شود، بار اول به صورت تراژدی و بار دوم به صورت نمایش خنده‌دار. چون قبلاً هم با به ریاست جمهوری رسیدن خاتمی و جریان اصلاحات چنین پرسش‌هایی مطرح شد، که بعد از درون همان تناقضات جنبش‌های مختلف اجتماعی پدید آمد، نظیر جنبش کارگران، جنبش دانشجویی، و جنبش زنان، که هم لحظاتی شکوهمند داشت و هم لحظاتی تراژیک. حالا اگر همان عقیده و نماینده‌ی آن یعنی خاتمی اینبار در سطحی بالاتر یعنی بر مسند ولایت فقیه قرار گیرد، احتمالاً باید جنبش‌هایی با سطحی بالاتر را در نتیجه‌ی این روند تاریخی شاهد باشیم.

اما چه چیزی مانع این فرایند است؟ نخستین چیزی که مانع آن است خنده دار بودن آن است. یعنی می تواند به نوعی مضحکه‌ی تاریخی تبدیل گردد که یک ملت می تواند شاهد آن باشد و به اینکه صرفاً شاهد آن باشد تن در دهد. مانع دیگری که وجود دارد قدرت طبقه‌ی کارگر است. این طبقه در سالهای اخیر هر چه کمتر در شورش‌ها و جنبش‌ها مشارکت کرده. دلایلی نظیر سرکوب و عدم تشکل را می توان برای این موضوع برشمرد. اما دلیل دیگر، و شاید مهمترش، می تواند این باشد که طبقه‌ی کارگر دارد نیروی خود را برای جدال نهایی و برای نبردهایی مهمتر آماده می کند. چنین نیرویی هم می تواند مانع این روند باشد و هم می تواند در آینده آن را سرنگون کند. مانع دیگر جریان‌های ضد مذهبی درون جامعه‌ی ایران است که نمی تواند چنین سلطه‌ای را بپذیرد. یعنی جریان‌هایی که خواهان آزادی‌های مختلف، از جمله آزادی حجاب‌اند. خواست این جریان‌ها هم جنبش ملّی می تواند برآورده کند، چون راه‌هایی ملّت ایران از رهایی از اسلام می‌گذرد، و هم می تواند با جنبش‌های نوین اجتماعی از جمله جنبش کارگری در شرایطی خاص متحد گردد و با مولفه‌ی طبقه پیوند یابد، که در این صورت آن خواست فراروی از اسلام به خواستی مدرن تبدیل می‌شود و از محدودیت‌های ناسیونالیسم فراتر می‌رود. چنین خواستی دلالت‌های جنسیتی هم دارد. چون عامل اولیه‌ی سرکوب زنان محسوب می‌شود. این جریان‌ها ممکن است در شرایط فعلی به سمت جریان‌های حاکم‌گرایش پیدا کنند یا به آن امید بندند، اما به لحاظ استراتژیک هرگز همسو با این نظام نیستند و خطری برای این نظام محسوب می‌شوند و به لحاظ طبقاتی در نهایت بیشتر به خواسته‌های طبقه‌ی کارگر متمایل‌اند و از آنجا که «فرم» ممکن نیست، یک انقلاب پرولتری می‌تواند خواسته‌های آنها را پیش ببرد. مانع دیگری که در برابر این روند برنامه‌ریزی شده قرار دارد، شرایط زیست‌محیطی و گرمایش جهانی است، و اینکه منطقه‌ای که ایران در آن قرار دارد یکی از مراکز این تغییرات را تشکیل می‌دهد و می‌تواند بر تمام این برنامه‌ریزی‌ها اثر بگذارد و محاسبات طبقات حاکم را برهم‌بزند.



[www.mindmotor.info](http://www.mindmotor.info)